

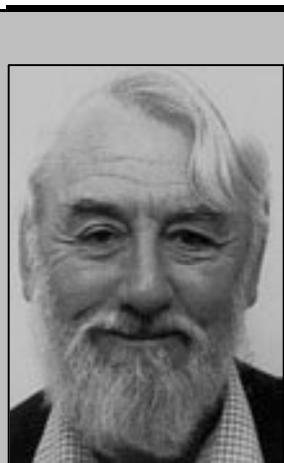


فرگشت و خلقت؛ نه فرگشت یا خلقت

آر. جی. بری

چکیده

این مقاله استدلال می‌کند این تصور که میان خلقت و فرگشت تقابل وجود دارد، نادرست است. «خلقت» اصطلاحی الهیاتی است که به وابستگی وجودی همه موجودات به ایجاد خالق اشاره دارد. «فرگشت» (تکامل) نیز به فهم کنونی ما که چگونه خداوند گونه‌های مختلف زیستی را ایجاد کرده است اشاره دارد. برای درک درست آنچه به عنوان یک دانشمند علمی مشاهده می‌کنیم، هر دو توصیف باید مدنظر قرار گیرد.



پروفسور آر. جی. بری از اساتید برجسته بازنشسته در رشته ژنتیک در کالج دانشگاهی لندن است. او همچنین رئیس سابق انجمن لینین، انجمن بوم‌شناسی بریتانیا، فدراسیون بوم‌شناسی اروپا، انجمن پژوهش پستانداران و نیز موسسه مسیحیان و علم بوده است. پروفسور بری همچنین عضو سابق مرجع بارورسازی انسان و جنین‌شناسی (۱۹۹۶-۱۹۹۰)، شورای تحقیقاتی محیط زیست طبیعی (۱۹۸۷-۱۹۸۱) و تدوینگر سابق مجله زیست‌شناختی انجمن لینین (۱۹۹۰-۱۹۷۸) بوده است.

انجیل با توصیفی از خلقت جهان آغاز می‌شود: «در ابتدا، خداوند آسمانها و زمین را آفرید». در نگاه نخست، این عبارت، واضح و ساده به نظر می‌رسد، اما همین عبارت ساده، بحث‌های دراز دامنی را در چند قرن اخیر ایجاد کرده است. چه زمانی این اتفاق افتاده است؟ خداوند چگونه این کار را انجام داده است؟ او از چه موادی استفاده کرده است؟ و آیا واقعا خداوند منشاء و طراح همه چیز بوده است؟ این پرسشها در اواخر قرن هجدهم میلادی جدی‌تر شدند؛ هنگامی که مشخص شد عمر زمین بسیار بیشتر از حدود ۶۰۰۰ هزار سالی است که عموماً تصور می‌شده است؛ عددی که بر اساس مطالعات برون‌یابی معکوس تبارشناختی روی انجیل به دست آمده است (به عنوان نمونه پیدایش: ۴، متی ۱: ۱۶-۱، لوقا: ۳: ۲۸-۲۳).

دلیل بسط تاریخ خلقت هیچ ارتباطی به باورهای دینی، یا عدم آنها، نداشت، بلکه مبتنی بر مطالعات سنگهای رسوبی و ارتباط برخی فسیلها با لایه‌های زمین بود. نتایج بدست آمده، توسط کالبراسیونهای رادیو-ایزوتوپیک و روشهای متعدد دیگری، تایید و به صورت کمی درآمد. گسترش دوره زمانی لاجرم منجر به پرسشهایی در مورد چگونگی تفسیر متن مقدس شده، که این بحثها، توسط «همدیس باوران»^۳ (کسانی که معتقدند فرآیندهای مشابهی با نرخ یکسان، در تمام دوره‌های زمین‌شناختی اتفاق افتاده است) و «فاجعه گرایان»^۴ (که بعضاً «سیلاب گرایان»^۵، به خاطر تاکیدشان بر سیلهای ماقبل تاریخ، نامیده می‌شوند؛ و معتقدند که یک یا چند دگرگونی سهمگین، عامل اصلی بقای گیاهان و حیوانات بوده‌اند)، جدی و داغ شده‌اند.

گرچه این مباحث ادامه دار بودند، ولی وقتی به سالهای حدود ۱۸۶۰ میلادی می‌رسیم، دیگر به زحمت می‌توان عالم دینی‌ای را یافت که معتقد باشد کلمه «روز» در کتاب پیدایش^۱، به معنای لغوی یک دوره زمانی بیست و چهار ساعته باشد. همانطور که فرانسیس شفر بیان کرده است، زمان در فصول اولیه کتاب پیدایش به معنای تقویمی آن نیست و تبارها (که مبنای محاسبه زمان قرار گرفته‌اند) کامل نیستند. برای او «درباره لغت عبری روز، در کتاب پیدایش^۱، لازم نیست ما قائل به دوره‌های زمانی طولانی‌ای که علوم مدرن فرض گرفته‌اند باشیم، بلکه باید گفت که ... پیش از دوره ابراهیم، راهی برای زمانبندی تاریخی وقایع موجود در کتاب مقدس وجود ندارد»^۲.

^۱ در زبان فارسی evolution به «تکامل» ترجمه شده است. به نظر می‌رسد چنین ترجمه‌ای چندان دقیق نباشد. کلمه «تکامل»، هم ریشه با «کمال» است و دارای دلالت‌های ارزشی است، در صورتی که در نظریه داروین، دگرگونی موجودات به سمت «کمال» نیست. داریوش آشوری در کتاب فرهنگ علوم انسانی، عبارت «فرگشت» را پیشنهاد نموده است. این عبارت ضمن این که به دگرگونی اشاره دارد، دارای بار ارزشی نیست. در این ترجمه، من از هر دو عبارت تکامل و فرگشت استفاده کرده‌ام تا راهی میانه را پیش گرفته باشم. شاید به تدریج اصطلاح فرگشت راه خود را در زبان عمومی باز کند (مترجم).

^۲ Lewis, C. & Knell, S.J. (eds.) *The Age of the Earth: from 4004BC to AD2002*, London: Geological Society of London (2000). See also White, R.S. *The Age of the Earth*, Faraday Paper No 8

^۳ Uniformitarians

^۴ Catastrophists

^۱ Roberts, M.B. 'Darwin's doubts about design', *Science & Christian Belief* (1997) 9, 113-127

^۲ Schaeffer, F.A. *Genesis in Space and Time*, London: Hodder & Stoughton (1973), p.124.
همچنین Lucas, E. *Interpreting Genesis in the 21st Century*, Faraday Paper No 11.

تقریباً همان زمان که تلاش می‌شد قدمت زمین بیش از آن چه قبل از آن پنداشته می‌شد برآورد شود، دیدگاه‌های مربوط به تغییرات زیستی (یا تکامل) نیز منتشر می‌شدند. طرح‌های کلی حاصل از ثبت فسیل‌ها واضح‌تر می‌شدند و نشان می‌دادند موجوداتی شبیه به موجودات زنده امروزی بیشتر در لایه‌های جدیدتر زمین (در مقایسه با لایه‌های قدیمی‌تر)، وجود دارند. با اینحال، دیدگاه غالب تغییری نکرد و جهان بدون تغییر، کماکان توسط پروردگار کاردان خلق شده بود. کسی که در بلندای آسمان آبی جای گرفته بود و مهربانانه آفریده‌های خود را نظاره می‌کرد. مدافع اصلی این دیدگاه ویلیام پالی، معاون اسقف اعظم کارلایل بود. او در کتاب الهیات طبیعی^۷ (۱۸۰۲)، استدلال می‌کند که خداوند تک تک مخلوقات را به طور کامل خلق کرده است و خیرخواه همه مخلوقاتش است. داروین متأثر از این کتاب بود و در اتوبیوگرافی خود می‌نویسد، «منطق این کتاب به اندازه اقلیدس برای من شگفت‌انگیز بود. مطالعه دقیق آثار او [پالی] تنها مطلب مفیدی بود که من در دوره تحصیل آکادمیک در دانشگاه کمبریج به دست آوردم».

در سال ۱۸۴۴، ناشر ادینبورگ، رابرت چمبرز، کتاب بقایای تاریخ طبیعی خلقت^۸ را که در حقیقت واکنشی علیه خداباوری پالی بود منتشر کرد. چمبرز این گونه نوشت: «اگر قرار بر انتخاب میان خلقت خاص موجودات توسط خداوند و یا خلقت بر اساس قوانین عمومی‌ای که خالق وضع کرده است باشد، من می‌گویم که دومی رجحان بسیار بیشتری بر اولی دارد، چرا که چنین نظریه‌ای منجر به دیدگاه والاتری در مورد قدرت و عظمت پروردگار می‌شود». از نگاه داروین «نوشته [رابرت چمبرز] از منظر اصول نویسندگی بی‌نقص بود، ولی مباحث زمین‌شناسی آن بد و مباحث جانورشناسی آن بسیار بدتر بودند». اما کتاب مباحث زیادی را در بریتانیا برانگیخت: داروین بخاطر آنکه کتاب «خدمت بسیار بزرگی در جلب توجه به موضوع و از بین بردن تعصبات نمود» از آن استقبال کرد.

کتاب منشاء گونه‌ها^۹، در سال ۱۸۵۹ منتشر شد. دیدگاه داروین مبتنی بر دو مفهوم کاملاً آزمون‌پذیر - تلاش برای بقاء در طبیعت و وجود متغیرهای وراثتی - بود. داروین در این کتاب مکانیسمی را ارائه می‌کند (انتخاب طبیعی) که بر اساس آن سازش با محیط صورت می‌گیرد، ولذا دیگر احتیاجی به خالق (طراح) نخواهد بود؛ در حقیقت خداوند ساعت‌سازی که پالی معرفی می‌کرد، تبدیل به یک ساختاری شده بود که دیگر تعیین در قالب یک شخص را نداشت، همان که ریچارد داوکینز به آن «ساعت ساز کور» می‌گوید^{۱۰}. دستاورد مهم‌تر برای آن زمان این بود که داروین شواهدی را جمع‌آوری نمود که نشان می‌داد تکامل اتفاق افتاده است که به نوبه خود حوزه وسیعی از پدیده‌ها را قابل فهم می‌کرد: امکان تقسیم بندی منطقی ارگانیزم‌ها، توضیح شباهت‌های میان وابستگان عرفی و برعکس آن (ارگان‌های پایه)، و تفسیر زیست جغرافیایی موارد خلاف قاعده (یعنی، محدود بودن کانگوروها به منطقه استرالیا، پنگوئن‌ها به قطب جنوب و خرسهای قطبی به قطب شمال و ...)

علی‌رغم مخالفت‌های مداوم کسانی که با پیشینه تاریخی موضوع آشنا نبودند، استدلال‌های کتاب منشاء گونه‌ها به سرعت مورد پذیرش قرار گرفت. ادعاهایی که بیانگر آن بودند که میان علم و دین تعارض اساسی وجود دارد به شکل فاحشی مورد اغراق قرار می‌گرفتند. به عنوان نمونه، مجادله مخرب میان اسقف آکسفورد و توماس هاکسلی در انجمن بریتانیایی پیشرفت علم در سال ۱۸۶۰، در حقیقت مجادله بر سر فرگشت در برابر خلقت و یا حتی علم در برابر دین نبود. در سوی اسقف، نگرانی از این بود که اگر درک مردم از رابطه میان علم و دین تغییر کند، چنین تغییری در آن زمان تأثیرات اجتماعی و الهیاتی منفی داشته باشد؛ هاکسلی نیز به دنبال سکولاریزه کردن جامعه بود، او در پی ایجاد مقبولیت علم در برابر چیزی که او تأثیر ناشایست رهبران کلیسا می‌دانست بود^{۱۱}.

در سال ۱۸۸۴، از سوی فردریک تمپل اسقف اکثر که چندی بعد اسقف اعظم کانتربری شد، مجوز نشر اسقفی (مجوز رسمی توسط کلیسا) به کتاب منشاء گونه‌ها اعطا شد.

در سال ۱۸۸۴، از سوی فردریک تمپل اسقف اکثر که چندی بعد اسقف اعظم کانتربری شد، مجوز نشر اسقفی (مجوز رسمی توسط کلیسا) به کتاب منشاء گونه‌ها اعطا شد، با این توضیح که: «درست است که می‌توانیم بگوییم خداوند اشیاء را نساخت، ولی او آنها را به گونه‌ای که خودشان را بسازند، ساخت... عموماً استدلال پالی این گونه مورد انتقاد قرار گرفته است که در بیان پالی، قادر متعال تبدیل به یک صنعت‌کار شده است و نه یک خالق... ولی این اشکال رفع می‌شود اگر استدلال را به گونه‌ای صورت بندی کنیم که مقتضای نظریه تکامل نیز باشد»^{۱۲}.

پنج سال بعد الهی دان آکسفورد، آبری مور، این گونه نوشت:

«انفصال میان تفکر قرون وسطی و جنبه‌های مختلف زندگی، منجر به اتمیسمی شده است که هر چه انسجام بیشتری می‌یابد، به همان میزان نیز مضر به حوزه‌های معرفتی و نیز جامعه شده است... خداوندی که «در نقطه‌ای دور از آسمان با سکونی عظیم بر تخت نشسته بود». ... علم، خدای خداباوران را به دور ترین نقطه فرستاده بود و در همین زمان که خداوند در شرف بیرون رانده شدن کامل بود، داروینیسم ظاهر شد و در لباس دشمن، نقش دوست را بازی کرد»^{۱۳}.

تکامل داروینی

گرچه تا دهه هشتاد قرن هجدهم دیگر اختلاف‌چندانی بر سر اصل موضوع فرگشت^{۱۴} و نیز این که انتخاب طبیعی داروینی مکانیزم چنین فرآیندی است، نبود، با اینحال درک روشنی از جزئیات فرآیند تکامل، علی‌الخصوص در مورد علت و بقای

^{۱۱} Desmond, A. & Moore, J.R. *Darwin*, London: Michael Joseph (1991), p. 497

^{۱۲} Temple, F. *The Relations Between Religion and Science*, London: Macmillan (1885), pp.115-116

^{۱۳} Moore, A. 'The Christian doctrine of God', In Gore, C. (ed.) *Lux Mundi*, London: John Murray (1889), pp. 57-109 (pp. 99-100) .

^{۱۴} Moore, J.R. *The Post-Darwinian Controversies*, Cambridge: Cambridge University Press (1979)

^۷ Natural Theology

^۸ Natural History of Creation

^۹ Origin of Species

^{۱۰} Dawkins, R. *The Blind Watchmaker*, London: Longman (1986).

و دریافت نادرستی درک کلاسیک و ثابت از گونه ها، که به دوره‌ی افلاطون باز می‌گردد و

۳- پذیرش این نکته توسط متخصصان در رشته‌های مختلف که می‌توان از دستاورد سایر رشته‌ها نیز استفاده نمود^{۱۹}.

«نظریه نوداروینی» حاصله، دیدگاهی است که امروزه نیز کماکان مورد قبول است. یک چالش اساسی در دهه‌های شصت و هفتاد قرن بیستم به وجود آمد، هنگامی که ارایه تکنیک‌های مولکولی جدید این نتیجه را آشکار نمود که مقدار بسیار زیاد و غیر منتظره‌ای از متغیرهای وراثتی حالت «خشنی» دارند، یعنی هیچ تأثیری بر حامل‌های خود ندارند. این مشکل از طریق انواعی از رویکردها، که از حوصله این نوشتار خارج است، حل شد. آنچه مهم است این است که این رویکردها صحت دیدگاه‌های انتخاب‌گرایانه را تایید نمودند^{۲۰}. نکته قابل ذکر این است که این بحثها، موجب فعال شدن علم شد تا ایده‌های جدید را به بوته آزمایش ببرد و نظریات موجود را جرح و تعدیل کند. برخلاف آنچه که بعضا گفته می‌شود، این‌گونه نیست که نظریه فرگشت، یک اصل جزمی آزمون‌ناپذیر باشد.

دو نکته کلی دیگر در مورد نظریه فرگشت:

- هنگامی که دانشمندان سخن از «نظریه فرگشت» به میان می‌آورند، مراد آنها از کلمه «نظریه»، «مجموعه‌ای از یافته‌های علمی است که به اثبات رسیده است». لذا منظور آنها از نظریه آن معنایی نیست که در داستان‌های پلیسی از آن استفاده می‌شود، به علاوه
- کارل پوپر (فیلسوف) در ابتدا نظریه فرگشت را یک نظریه غیر علمی می‌دانست چرا که «ابطال‌ناپذیر» بود، ولی چندی نگذشت که از این دیدگاه عدول نمود و پذیرفت که «علوم تاریخی» (او کیهان‌شناسی را نیز در همین گروه قرار داد)، در زمره علوم معتبر هستند؛ هرچند روش پژوهشی متفاوتی از علوم آزمایشی، همچون فیزیک یا شیمی دارند.

یقیناً مواردی وجود دارند که اگر درست باشند، می‌توانند نظریه فرگشت را مورد مناقشه قرار دهند: به عنوان نمونه اگر کدهای ژنتیکی برای گروه‌های مختلف حیوانات متفاوت باشند، یا این که نشان داده شود که انسان‌های امروزی همزمان با دایناسورها می‌زیسته‌اند. اما واقعیت این است که، همه موجودات زنده‌ای که تاکنون مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، اساساً دارای کدهای ژنتیکی یکسان (با مقدار اندکی تفاوت)، هستند، و انسان‌های امروزی قطعاً در زمان دایناسورها نبوده‌اند. ولی چنین‌ها و اگر برای علم مهم هستند و نشان می‌دهند که نظریه فرگشت، یک نظریه ابطال‌ناپذیر، همچون سایر نظریه‌های علمی است.

تغییرات وجود نداشت. این مساله در سال ۱۹۰۰ هنگام «بازکشف»، نتایج مندل و نیز تاسیس علم ژنتیک، دچار تحول شد. مطالعه تغییرات (جهشها)، در عوامل ارثی (یا ژنها) توسط مندلیست‌های متقدم (یا متخصصان ژنتیک) بهترین منبع مطالعاتی برای تغییرات جدید بود که مواد لازم را برای اعمال فرآیند انتخاب فراهم می‌نمود. اما جهشها عموماً:

- دارای تأثیرات مخرب بودند (برای مثال، موجب حذف یک عضو و یا یک عملکرد می‌شدند)
- دارای نتایج عمده بودند، در حالی که نظر داروین بر این بود که گونه‌هایی که برای انتخاب مفید باشند، دارای تأثیرات اندک هستند؛ و
- وارث ویژگی‌های مغلوب بودند، در حالی که خصلت‌های «سودمند» در طبیعت، عموماً همگی به شکل غالب به ارث برده می‌شوند.

چنین نتایجی منجر به این باور شد که تکامل، حاصل انتخاب طبیعی نیست و طیف وسیعی از گمانه‌های جایگزین از جمله، نظریه نوموجنسیس^{۱۵}، نظریه عصر و عرصه^{۱۶}، کلگرایی و گونه‌های مختلفی از اپراتورهای درونی که مبتنی بر نیازهای درونی یا زیست‌نیروها^{۱۷} بودند، ارایه شدند.

حسب اتفاق، سه تاریخ‌نگاری استاندارد در مورد زیست‌شناسی، بین سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ میلادی توسط نوردنسکیولد، رادل و سینگر نوشته شد. این زمان، زمانی است که انتخاب طبیعی به عنوان فرآیندی کاملاً منفی تلقی می‌شد که ارتباطی به فرگشت نداشت، و این سوء برداشت آنها در این تاریخ‌نگاری‌ها منعکس شد و دست به دست چرخید.

یقیناً مواردی وجود دارند که اگر درست باشند، می‌توانند نظریه فرگشت را مورد مناقشه قرار دهند

شکاف میان متخصصان ژنتیک و فرگشت‌گرایان (عموماً دیرین‌شناسان)، در دهه ۱۹۳۰ توسط نظریه پردازی‌های آر.ای. فیشر، جی.بی.اس هالدین و سوال رایت و نیز مطالعات آزمایشگاهی تئودوس دویژانسکی و ای.بی.فورد^{۱۸}، ترمیم شد. این یافته‌ها در زمینه‌های زیر به حل اختلاف کمک نمودند:

- ۱- ایجاد درک بهتری از وراثت متغیرهای پیوسته (خصوصاً به کمک نظریه فیشر در مورد فرگشت غالب) و توجه به این واقعیت که جهشهایی که توسط متخصصان ژنتیک در آزمایشگاه‌ها بررسی شده بودند، در حقیقت موارد حدی بوده‌اند،
- ۲- بازاندیشی در مورد دیدگاه‌های مربوط به حوادث در طبیعت با لحاظ مفهوم جمعیت‌ها و نه «نوع‌ها»، و در نتیجه مورد ملاحظه قرار دادن وجود تغییرات

^{۱۹} Mayr, E. *The Growth of Biological Thought*, Cambridge, MA: Harvard University Press (1982).

^{۲۰} Berry, R.J., Crawford, T.J. & Hewitt, G.M. (eds.) *Genes in Ecology*, Oxford: Blackwell Scientific (1992).

^{۱۵} Nomogenesis

^{۱۶} Age and area

^{۱۷} élan vital

^{۱۸} Berry, R.J. *Neo-Darwinism*, London: Edward Arnold (1982)

آنچه در انجیل توضیح داده نشده است، چگونگی خلقت توسط خداوند است. چنین چیزی غیرعادی نیست: گرچه انجیل بسیاری از افعال خداوند را توصیف می‌کند، با این حال موارد اندکی وجود دارد که چگونگی چنین افعال سترگی را توضیح دهد. اما، انجیل بر این نکته صراحت دارد که خلقت، فعل پروردگار است (مزامیر ۲: ۲۴ و ۵: ۹ و ۱۴۸ و ۹۵: ۳). همچنین جان ۱: ۳ همچنین کولسیان ۱: ۱۶: ۱ همچنین عبرانیان ۲: ۱۰: ۲۴ و ۱۱: ۳)؛ و از ما به وضوح خواسته شده است که چنین حقیقتی را توسط ایمان دریابیم، نه این که لزوماً از طریق اشراف به تمامی فرآیندهای دخیل، برای آن استدلال کنیم (عبرانیان ۱۱: ۳).

کلمات موجود در این صفحه می‌توانند به عنوان اشیاء فیزیکی و درعین حال به عنوان نمادهایی که پیغامی را به خواننده منتقل می‌کنند تلقی شوند. شبیه به این مثال، می‌توان جهان را هم خلقت شگفت انگیز خداوند دانست و هم نتیجه میلیونها سال فرآیند تکامل

بهترین رویکرد آن است که به این نکته توجه کنیم که هر پدیده‌ای دارای بیش از یک علت است. ارسطو، چهار علت را شناسایی نمود: علت مادی، علت صوری، علت فاعلی و علت غایی؛ ما اغلب میان مکانیزم - چگونگی - یک اتفاق و غایت - چرایی - آن تمایز قایل می‌شویم. کلمات موجود در این صفحه می‌توانند به عنوان اشیاء فیزیکی و درعین حال به عنوان نمادهایی که پیغامی را به خواننده منتقل می‌کنند تلقی شوند.^{۲۰} شبیه به این مثال، می‌توان جهان را، هم خلقت شگفت انگیز خداوند دانست و هم نتیجه میلیونها سال فرآیند تکامل. ما در مورد یک چیز سخن می‌گوییم ولی با دو تبیین متفاوت که به هیچ وجه ناقض یکدیگر نیستند. این دو تبیین را می‌توان دو توصیف «مکمل» دانست.^{۲۱} منطقاً نادرست است که ادعا کنیم یک تبیین دربردارنده همه واقعیات است؛ خطایی که دیدگاههای تقلیل گرایانه، همچون دیدگاه ریچارد داوکینز مرتکب آن شده‌اند. خداوند خالق است. کسانی که به خداوند باور دارند می‌توانند بپذیرند که خداوند مکانیزم فرگشت را برای مقصود خود (خلقت) به کار گرفته است.

بعضاً این انتقاد مطرح می‌شود که فرگشت بر اساس انتخاب طبیعی یک فرآیند اتفاقی (شانسی) است و لذا نمی‌تواند فعل خداوند باشد. دوپاسخ می‌توان به چنین انتقادی داد: نخست، «شانس» عموماً چیزی نیست مگر اقرار به جهل. اما از این مهمتر این که: فرگشت از طریق انطباق و نه شانس صورت می‌گیرد. گرچه ما از همه علل جهش (که منبای اصلی تغییر است)، بی‌خبریم، با اینحال نباید تاکید بیش از حد بر نقش شانس [جهش] در ایجاد تغییرات داشته باشیم: بیشتر تغییرات مشاهده شده (چیزی که زمینه انتخاب و در نتیجه انطباق را فراهم می‌کند) حاصل بازآمیزی است و نه جهش تازه. هرآینه، سایمون کن وی موریس، استدلال می‌کند که امکان هر نوع تغییر تازه چنان محدود است که می‌توان اینگونه باور داشت که تکامل تقریباً فرآیندی جهت‌مند است.^{۲۲}

تفاوت زیادی میان این باور که انجیل یک منبع قابل اطمینان و صادق است و این باور که این کتاب، یک کتاب علمی است، وجود دارد. اگر قرار بر این است که انجیل در طول قرنهای متمادی مورد استفاده قرار گیرد، لازم است که به زبان غیر تخصصی نوشته شود. ما معمولاً از زبان غیر تخصصی استفاده می‌کنیم، به جای آنکه بگوییم «خورشید، از دیدرس من خارج شد، چرا که زمین چرخیده است، پس من دیگر نمی‌توانم خورشید را ببینم»، می‌گوییم، «خورشید پایین رفت». گالبه در مورد ادعایش که خورشید به دور زمین می‌چرخد و نه برعکس می‌نویسد: «انجیل به ما می‌آموزد که چگونه به آسمان برویم، نه این که آسمان چگونه می‌چرخد»، ولی او توسط هم‌عصران خود مورد سرزنش قرار می‌گرفت، چرا که طبق انجیل: «زمین چنان محکم و استوار است که نمی‌توان آن را به حرکت درآورد» (مزامیر ۱۰: ۹۶ همچنین رجوع شود به مزامیر ۵: ۶، ۱۹: ۶). چنین نمونه‌هایی به ما هشدار می‌دهند که باید میان انجیل و تفسیر آن تمایز قایل شد. بی.بی. وارفیلد، الهی‌دان پرینستون و کسی که قایل به عصمت انجیل بود، در اواخر قرن نوزدهم نوشت: «گمان نمی‌کنم هیچ عبارتی در انجیل، یا هیچ بخشی از توصیفهای مربوط به خلقت، چه در کتاب پیدایش ۱ یا پیدایش ۲، یا هر جای دیگری که به طور ضمنی در این باره سخن رفته باشد، وجود داشته باشد که در تقابل با نظریه فرگشت باشد»^{۲۳}.

نمونه مهمی که لازم است به آن توجه ویژه ای شود، تفسیر خلقت در کتاب پیدایش ۱ است که بیان می‌کند خلقت در شش «روز» اتفاق افتاده است. همانگونه که هنری بلوچر^{۲۴}، به تفصیل توضیح می‌دهد، «روز» در این متن می‌تواند به گونه قابل قبولی به معنای سیری از زمان (شاید دوره ای از حیات زمین)، دوره ای از آشکارسازی^{۲۵}، زمانی برای بازسازی (بعد از دوره ای از آشفستگی)، یا یک بیان ادیبانه برای برجسته ساختن روز سبت - «روز هفتم»، تفسیر شود. همین که بپذیریم خلقت ممکن است در دوره زمانی بیشتر از شش روز بیست و چهار ساعته اتفاق افتاده باشد، وسعت تحول در خلقت می‌تواند مورد قبول واقع شود: از هیچ به چیزی، از کانی به آلی، از حیوان به انسان. اساساً تمام کتاب مقدس، توصیفی از تحول است: از باغ به بلد، از برهوت تا سرزمین موعود، از معصیت تا نجات، از تجسد تا آخرالزمان. خداوند انجیل، خدای راهبر تغییر است و نه پاسدار سکون. به علاوه: نکته ای که در ترجمه از دست رفته است این است که متن اصلی دو عبارت متفاوت برای «خلق» یا «صنع»، به کار می‌برد. **Bara** دال بر فعل ممتاز پروردگار است که فاعل آن نیز خداوند است (که فقط در مواردی به کار رفته است که اشاره به خلقت ماده، یا موجودات عظیم الجثه و نیز خلقت بشر شده است)، در حالی که اصطلاح متعارف تر **asah**، عبارت عام تری است که به مفهوم «شکل دادن»، اشاره دارد (که در سایر موارد مربوط به توصیف خلقت از آن استفاده شده است).

^{۲۰} Poole, M. *Reductionism: Help or Hindrance in Science and Religion?*, Faraday Paper No 6.

^{۲۱} MacKay, D.M. *Behind the Eye*, Oxford: Blackwell (1991).

^{۲۲} Conway Morris, S. *Life's Solution. Inevitable Humans in a Lonely Universe*, Cambridge: Cambridge University Press (2003).

^{۲۳} Noll, M.A. & Livingstone, D.N. (eds.) B.B. Warfield *Evolution, Science and Scripture*, Grand Rapids, MI: Baker (2000), p.130

^{۲۴} Blocher, H. *In the Beginning*, Leicester: IVP (1984). See also Lucas, E. *Interpreting Genesis in the 21st Century*, Faraday Paper No 11.

^{۲۵} P.J. Wiseman *Creation Revealed in Six Days*, London: Marshall, Morgan & Scott (1948)

انتقاد دیگر این است که فرگشت، فرآیندی پرتلفات و سنگدلانه است، که «از چنگ و دندان خون می‌چکد». این مشکلی بود که داروین نیز دچار آن بود. او به دوست و هوادار آمریکایی‌اش، آسا گری، استادتمام گیاه‌شناسی در هاروارد، نوشت، «من نمی‌توانم خودم را متقاعد کنم که خداوند خیرخواه و قادر، طرح خلقت زنبورهای عقربی را ریخته باشد، طرحی که در آن این حیوان لازم است از بدن لاروهای زنده تغذیه کند». اما ما باید به این نکته توجه کنیم که درد، یک مکانیزم دفاعی ارزشمند است، در ضمن انجیل صراحتاً رنج و درد را وسیله رشد و کمال می‌داند (امثال ۱۳:۲۳، رومیان ۵:۳ و عبرانیان ۵:۸). پاسخ نهایی برای مسیحیان این است که خداوند راه رهایی از رنج را به واسطه بر صلیب رفتن عیسی فراهم نمود (۱ پطرس ۱:۱۸). کفاره ای که هم گستره جهان طبیعت و هم حیطه انسانی را تحت تاثیر قرار می‌دهد (کولسیان ۱:۱۶). انجیل صراحت دارد که خلقت و چگونگی آن امری مربوط به پروردگار است و نه ما (ایوب ۳۸ و ۳۹). گرچه همه ادیان اصلی قائل به یوم الحساب هستند، ولی هیچ شاهدهی وجود ندارد که بشر تا آن روز لزوماً یک مسیر رو به کمال را طی کند، ادعایی که برخی الهی‌دانان به آن معتقدند (همچون تیلهارد ریچاردین)^{۲۷}.

فرگشت انسان؟

برای دینداران، امکان اینکه انسان حاصل تطور اشکال «نازل‌تر» باشد، اصلی‌ترین دلیل برای رد نظریه فرگشت است. تصویر هول‌انگیز و عجیب تطور گام به گام میمونهای آغازین، از گیبون، اورانگوتان، شامپانزه، گوریل تا انسان، که مرتباً نیز بازنشر می‌شود، تلویحاً انسان را در انتهای طیف تحولی میمونها قرار می‌دهد^{۲۸}. در مقابل، داروین شخصاً مردد بود که ویژگی‌های مربوط به اخلاقیات انسانی حاصل فرگشت باشد. او می‌نویسد: «کسی که حاضر است به جای خیانت به اقران خود، برای آنها جانفشانی کند، کاری که حتی انسانهای بدوی نیز انجام می‌دهند، اغلب این صفت شرافتمندانه را برای فرزندان خود به ارث نمی‌گذارد ... بسیار نامحتمل است که تعداد افرادی که از چنین موهبت اخلاقی‌ای بهره‌مند هستند، در اثر فرآیند انتخاب طبیعی رو به تزاید بگذارد»^{۲۹}.

نیم قرن بعد، جی.بی.اس هالدین، چنین ادعایی را تعدیل نمود و بیان داشت که اگر فداکاری فردی (حتی تا حد جانفشانی) دارای بنیادهای وراثتی باشد، و (به شکل سرنوشت‌سازی) موجب یاری خویشاوندان نزدیک شده باشد، در این صورت «ژن‌های بشردوستی» می‌توانستند، انتخاب شده و در خانواده‌ها گسترش یابند. موقعیت‌هایی هست که در آن همکاری (یا فداکاری)، مزیتی برای گروهی از افراد است، در حالی که ممکن است برخی افراد زیان ببینند. دلبیودی. همپلتون^{۳۰} این استدلال را با نام «توانایی زیستی

اشتمالی»^{۳۱} (یا انتخاب خویشاوندی^{۳۲})، صورت بندی نمود که امروزه به عنوان مکانیزم زیربنایی «زیست‌جامعه‌شناسی»^{۳۳} وارد مباحث زیست‌شناسی عمومی شده است و اخیراً نیز با عبارت «روانشناسی تکاملی» از آن یاد می‌شود.

اما چنین ملاحظاتی برای انسان شناسی مسیحی نگران‌کننده نیستند، چرا که تمایز میان انسان و سایر حیوانات در این است که ما (و فقط ما) دارای «صورت و مشابهت با خداوند» هستیم (پیدایش ۱: ۲۶ و ۲۷) و چنین چیزی نه یک صفت ژنتیک و نه یک صفت کالبدشناختی است. نگرش آفرینش انسان بر صورت خداوندی با توجه به این پس زمینه که انسان مسوولیت مراقبت از زمین را عهده دار است مطرح می‌شود که لازمه‌اش نیز مسوولیت و امانت‌داری است. ساده‌ترین راه، این است که گونه‌های زیستی به نام *Homo sapiens* (نام زیست‌شناختی انسان) را که از نسل میمون و مرتبط با گپی‌ها است (که شواهدی فسیلی و ژنتیکی بسیار نیرومندی هم برای آنها وجود دارد)^{۳۴}، به عنوان موجوداتی تبدیل شده توسط خداوند به *Homo divinus* (نام الهیاتی انسان) در برهه‌ای از تاریخ بدانیم. موجوداتی که از منظر زیست‌شناختی تغییر نکرده‌اند ولی از منظر روحانی متفاوت اند^{۳۵} (البته واضح است که این تنها راه حل نیست). کتاب پیدایش ۱، آفرینش انسان را به عنوان یک پدیده *bara*، که فعل مشخص خداوند است توصیف می‌کند، در حالی که در کتاب پیدایش ۲، آیه هفتم، آفرینش را به عنوان دمیدن الهی بر چیزی که پیش از این موجود بوده است، بیان می‌کند. هیچ دلیلی ندارد که بر این نکته اصرار کنیم که دمیدن الهی مصادف با زمان پیدایش *Homo sapiens* است. که از نظر کالبدشناختی همان انسان‌های امروزی هستند بوده باشد (زمان پیدایش *Homo sapiens* به حدود ۲۰۰۰۰۰ سال قبل بازمی‌گردد). حضرت آدم در کتاب پیدایش یک کشاورز معرفی شده است که بیانگر آن است که او متعلق به دوران نوسنگی، کمی بیشتر از ۱۰۰۰۰ سال پیش، است. آدم و حوا، نیای روحانی همه انسانها هستند که از همان زمان دارای این ظرفیت بوده‌اند که شخصاً از طریق ایمان بتوانند به خداوند معرفت پیدا کنند. بر اساس این تبیین وهمسو با توضیحات درک‌کیدنر در مورد تفسیر تیندل بر کتاب پیدایش، می‌توان گفت که بعد از خلقت *Homo divinus*، «... خداوند ممکن است صورت خویش را بر خاندان آدم نیز اعطا نموده باشد، تا آنها را هم به همان گستره وجود نایل کند. انسانیت آدم، که سرسلسله نسل انسان است، اگر این گونه باشد، به معصران آدم و نیز به نوادگانش توسعه پیدا کرد، ولی نافرمانی او به هیچ یک از دو گروه به ارث نرسید»^{۳۶}.

هرآینه بر اساس کتاب پیدایش ۳، آدم و حوا عصیان پروردگار نمودند و به همین خاطر از حضور در پیشگاه خدا محروم شدند. خداوند هشدارشان داده بود که چنین عصیانی منجر به مرگ در «روز» واقعه خواهد شد (پیدایش ۲: ۱۷ - در متن عبری آورده

^{۳۲} Inclusive fitness

^{۳۳} Kin selection

^{۳۴} Wilson, E.O. *Sociobiology*, Cambridge, MA: Harvard University Press (1975)

^{۳۵} Boyd, R. & Silk, J.B. *How Humans Evolved*, New York: W.W.Norton (4th edn. 2006)

^{۳۶} Berry, R.J. 'From Eden to Eschatology', *Science and Christian Belief* (2007), 19/1, In Press.

^{۳۷} D. Kidner, *Genesis – An Introduction and Commentary*, London: The Tyndale Press (1967), p. 29

^{۲۸} Teilhard de Chardin, P. *The Phenomenon of Man*, London: Collins (1959).

^{۲۹} Huxley, T.H., *Evidence as to Man's Place in Nature*, London: Williams & Norgate (1863). (نسخه اصلی در اینجا منتشر شده است.)

^{۳۰} Darwin, C. *The Descent of Man*, London: John Murray (1871), p.200

^{۳۱} Hamilton, W.D. 'The genetical evolution of social behaviour', *Journal of Theoretical Biology* (1964) 7, 1-52

شده است: «در روزی که شما از آن بخورید...». اما آنها مرگ فیزیکی نداشتند، بلکه «مرگشان»، روحانی بود که در اثر از دست دادن حضور و قرب به پروردگار، که پیش از آن موجب ابتهاجشان بود، و نیز منع از فردوس، حاصل شد. اخراج از بهشت، نماد روشنی از بعد از پروردگار است، بعدی که هم عمل و هم رابطه آنها را تحت تاثیر قرار داد. پولس رسول، مرگی که به واسطه گناه آدم به همه بشریت سرایت می‌کند را با حیات جدیدی که از طریق مسیح بوسیله توبه و ایمان حاصل می‌شود مقایسه می‌کند (رومیان ۵: ۲۱-۱۲، افرنتیان ۱۵: ۲۸-۲۰). این عبارتها بسیار فهم پذیرتر خواهند بود اگر ما به این نکته التفات داشته باشیم که مرگ آدم، مرگ روحانی و نه مرگ فیزیکی بود. ایمان به مسیح، موجب حیات معنوی - و نه حیات فیزیکی - دوباره می‌شود، نکته ای که عیسی بر آن بود تا برای نیکو دیموس (جان ۳: ۶-۳) شرح دهد. لذا اگر ما بپذیریم که تکامل فیزیکی بشر و ارتباط روحانی او با خالق، دو امر مجزا هستند، در این صورت تعارضی میان تفسیر علمی و تفسیر انجیلی از منشاء انسان وجود نخواهد داشت.

تعارض؟ چه تعارضی؟

همه باورمندان به ادیان توحیدی قایل به وجود خالق الهی هستند. ولی آفرینشگرایی (خلقت گرایی)، در معنای معمول کلمه، یک دیدگاه ضد-تکاملی است. تقریباً همه کسانی که منکر فرگشت هستند، چنین ادعایی را بر اساس باورهای دینی مطرح می‌کنند. دلیل آنان برای مدعای خود، تفسیری است که از کتب آسمانی، همچون انجیل، قرآن یا سایر کتب مقدس ارایه می‌کنند. به عنوان مثال، مَجِیثیان^{۳۷}، در شمار کسانی هستند که بر اساس آموزه‌های جورج مک کوردی پرایس، نظریه فرگشت را قویا مردود می‌دانند. وی را می‌توان پایه‌گذار آفرینشگرایی «مدرن»، در دهه ۱۹۲۰ دانست.^{۳۸} چنین تعارضی مبتنی بر تفسیری خاص از متون مقدس است و لازمه ذاتی باورهای دینی نیست.^{۳۹}

ضد-فرگشتیان، دیدگاه خود را با این ادعا که داده‌های مویده نظریه فرگشت ناقص اند و یا تحلیل این داده‌ها ناکامل است، تقویت می‌کنند.^{۴۰} این ادعا ها، اغلب همراه با استقراهای گمانه‌ای همچون ناممکن بودن چینه شناسی درست زمین به واسطه توفان نوح^{۴۱}، یا ناممکن بودن فرگشت برخی صفات به دلیل «پیچیدگی غیر قابل فروکاست»^{۴۲}، می‌باشند. انتقادهایی که اساساً پنجاه سال پیش توسط آرای. فیشر^{۴۳} پاسخ داده شده‌اند. رویکرد دیگر در انتقاد به فرگشت، این است که روشهای معمول علمی ملهم از «طبیعت گرایی فلسفی»، دانسته شود که باور به خالق را مردود می‌شمارد^{۴۴} - انتقادی که بسیاری از نویسندگان به آن پرداخته‌اند.^{۴۵} در مقابل، فرگشت گرایان نیز جزم اندیشانه منتقدان را با دیدگاههای تقلیل‌گرایانه‌ای که دارند مورد تهاجم قرار می‌دهند.^{۴۶} به نظرمی‌رسد قطبهای مخالف در این بحث وجود دیگری را لازمه حیات خود می‌بیند؛ برخی معتقدند تلاش داوینز برای الحادی نشان دادن نظریه فرگشت، برعکس، منجر به عمومیت یافتن دیدگاههای آفرینشگرایی شده‌است.

به راحتی می‌توان دچار نگاه منفی به خلقت و فرگشت شد. بحثهای علمی مهمی و نیز تردیدهایی در مورد مکانیزم(های) منجر به فرگشت وجود دارد، ولی نمی‌توان چندان تردیدی در مورد اصل وقوع فرگشت در یک فرآیند چندین میلیون ساله داشت. مطالعه جهان طبیعت ما را به خضوع و شگفتی وامی‌دارد (مزامیر ۸)، ولی خصوص چنین مطالعه ای ما را باورمند به خالق نمی‌کند؛ معرفت به پروردگار صرفاً از طریق ایمان میسر است. با درآمیختن عقلانیت و ایمان، می‌توانیم به کل هستی ملحق شویم و ستایشگر منجی و صانعمان باشیم و سرشار از کمال که همان غایت راستین انسانیت است گردیم. لازم نیست از خلقت و فرگشت، یکی را انتخاب کنیم، باور مسیحی ما مویده هر دو دیدگاه است.

The Faraday Paper

مجموعه مقالات فارادی توسط موسسه آموزشی پژوهشی خیریه ای علم و دین فارادی (St Edmund's College, Cambridge, CB3 0BN, UK) منتشر شده است. این مقاله توسط دکتر مهدی نساجی به فارسی برگردان شده است. نظرات ارایه شده در مقالات، منعکس کننده دیدگاه های نویسندگان است و لزوماً بیانگر نظرات موسسه نیست. مجموعه مقالات فارادی حوزه‌ی وسیعی از موضوعات مرتبط با برهم کنش میان علم و دین را پوشش می‌دهد. لیست کامل مقالات فارادی از طریق آدرس (www.faraday-institute.org) در قالب فایل PDF به صورت رایگان قابل دانلود است.

تاریخ انتشار ۲۰۱۵/۶/۱۴

©The Faraday Institute for Science and Religion

^{۴۱} Ruse, M. *Can a Darwinian Be a Christian?*, Cambridge: Cambridge University Press (2001).

^{۴۲} Whitcomb, J.C. & Morris, H.M. *The Genesis Flood*, Grand Rapids, MI: Baker (1961).

^{۴۳} Behe, M. *Darwin's Black Box*, New York: Free Press (1996).

^{۴۴} Fisher, R.A. 'Retrospect of the criticisms of the theory of natural selection', In Huxley, J.S., Hardy, A.C. & Ford, E.B. (eds.) *Evolution as a Process*, London: Allen & Unwin (1954), pp. 84-98.

^{۴۵} Johnson, P.E. *Darwin on Trial*, Downer's Grove, IL: IVP (1991).

^{۴۶} Shanks, N. *God, the Devil and Darwin*, New York: Oxford University Press (2004)

^{۴۷} McGrath, A. *Dawkins' God*, Oxford: Blackwell (2005).

^{۳۸} Adventists

^{۳۹} Numbers, R.L. *The Creationists*, New York: Knopf (1992).

^{۴۰} Ruse, M. *Can a Darwinian Be a Christian?*, Cambridge: Cambridge University Press (2001).